



شهریار، شاعر عصر غربت دیانت

DOÇ. DR. SABER EMAMİ \*

### Öz

Şehriyâr'ın hayatı ve şairliğini konu alan bu makalede, kendi şiirleri, onunla ilgili çağdaş yazarların sözleri ve birtakım değerlendirmeleriyle Şehriyâr ve şiiri incelenmektedir. Şehriyâr'ın çağdaş bir şair olarak günümüz İran toplumunun sorunlarını ve sıkıntılarını yakından bildiği şiirlerinden örneklerle de gözler önüne serilmektedir.

Şehriyâr, arınmış bir kişilik, dürüst bir insan olarak bugünün kargaşa, karanlık ve kötülükler içerisinde yüzen dünyasında doğulu ve batılı toplumlarında, hatta kendi ülkesinde bile garip kalmış bir şairdir. O, insanın kurtuluşunu Allah'a kavuşmakta, bilgide, din ve dinin kılavuzluğunda görmektedir.

**Anahtar kelimeler:** Şiir, çağdaş, gurbet, din.

### ABSTRACT

This article examines the life and poetic journey of Shahriar. Looking through his poems reveals that Shahriar is the poet of his era: he is familiar with the pains and miseries of the present time people of his time. Poet of his time. Shahriar as a faithful human in a mesreble and discusting world of his time, and among people of east and west

---

\* DOÇ. DR. SABER EMAMİ, Tahran Sanat Üniversitesi, Sinema ve Tiyatro Fakültesi, Tiyatro Bölümü Öğretim Üyesi. Atatürk Üniversitesi, Edebiyat Fakültesi, Fars Dili ve Edebiyatı Bölümü, Misafir Öğretim Üyesi. Saber\_alef@yahoo.com.

remains lonely, the stronger poet: shahriar knows the rout of salvation for the human through faith to the god.

**Key words:** Shahriar poems, contemporary poetry, faith and poem social context and poem, poet as a stronger.

### چکیده

این مقاله به زندگی شهریار و سیر و سلوک شاعری او می پردازد. در این مقاله با استناد به اشعار شاعر، و نظر منتقدین برجسته معاصر، ثابت می شود شهریار شاعریست معاصر و آشنا به دردها و رنج های انسان معاصر ایرانی و جهان، شاعر عصر. شهریار به عنوان یک انسان سالم و پاک در جهان شلوغ و آلوده ی معاصر و در میان حزب ها و گروه های شرقی و غربی، حتی در وطن خود غریب است، شاعر غربت.

او راه نجات انسان را در رسیدن به خدا، از طریق معارف و راهنمایی های دین می داند، شاعر دیانت.

**کلید واژه ها:** شعر، عصر، غربت، دیانت

### درآمد

سید محمد حسین بهجت تبریزی در سال ۱۲۸۵ شمسی در تبریز دیده به جهان گشود. او که بعدها با تفال به دیوان حافظ، تخلص «شهریار» را برای خود برگزید یکی از شاعران موفق ادبیات معاصر ایران است. شهریار تحصیلات ابتدایی خود را در تبریز گذراند و برای ادامه تحصیل به تهران و دارالفنون رفت. او به دنبال یک ماجرای سوگ فرجام عاشقانه، تحصیلات خود در طب را نیمه تمام گذاشت و چندی آواره شهرهای ایران شد. همچنان که خود می گوید و از مجموعه «حیدر بابایه سلام» برمی آید، تربیت کودکی او، آشنایی اش با دیوان حافظ و قرآن از همان دوران صباوت و

نوجوانی، به ویژه نقش مادربزرگش در تعدیل و تلطیف روح و روان شاعر، تأثیری که در جوانی از عشق در سوختن و گداختن و پخته شدن و رسیدن به کمال روحی می‌گیرد، او را از غنای عظیم عاطفه و محبت برخوردار می‌کند؛ درباره‌ی شهریار و شعر و شاعری او فراوان نوشته‌اند. توفیق او در درک انقلاب اسلامی و حضورش در شعر دفاع مقدس، کهن سالی و پیش‌کسوتی‌اش، دست به دست هم داد و از او شاعری برجسته و مورد احترام خاص و عام و مردم و حکومت ساخت. این امر تا آنجا پیش رفت که نام او بر پیشانی روز شاعر نشست، و همین امر با توجه به نام شاعران بزرگ ایران زمین، اما و اگرهای بعضی‌ها را برانگیخت. بسیاری از مخالفان این نام، تلاش کردند او را شاعری سنتی و مدیحه‌سرا معرفی کنند.

ویژگی خاص مقاله‌ی حاضر در همین زمینه نهفته است، این مقاله با استناد به شعر و زندگی و نظر منتقدین دانشمند و بی‌غرض ادب فارسی، سعی در اثبات معاصر بودن شهریار دارد. نویسنده تلاش می‌کند چهره‌ی معاصر شهریار را به خواننده معرفی کند و از این منظر با کنکاش در اعتقادات و افکار و جهان بینی شهریار، با تکیه بر مبارز مذهبی بودن او و مقاومت شاعرانه‌اش در دنیای مغشوش و غرب زده‌ی دوره‌ی پهلوی‌ها، غربت او را در جهان شعری آن زمان ایران نشان دهد. سخن آخر اینکه مقاله‌ی حاضر در صدد است برای خواننده توضیح دهد که اگر شهریار شخصیت شعری خود را در اختیار انقلاب اسلامی و دفاع مقدس قرار می‌دهد، امریست کاملاً اعتقادی نه بر خاسته از آمال و امیال دنیایی و مدیحه‌سرایی.

### ۱- شاعر معاصر

بی‌شک شهریار یکی از عاطفی‌ترین شاعران معاصر است. حضور لطیف عاطفه، چنان سرتاسر ابیات او را می‌پوشاند که اگر در شعر او نقصی هم باشد از دید خواننده پنهان می‌ماند. شعر او به یاری عاطفه با خوانندگان ارتباط برقرار می‌کند و مقبول واقع می‌شود.

تجربیات عمیق او از عشق، سوختن در میان شعله های سرکش یک عشق جانسوز و بیان صادقانه آنها، شعر او را از صداقت هنری برخوردار می کند و باعث می شود سخن او بی آنکه صناعت و لفاظی باشد از دل شاعر بر آید و بر دل مخاطب بنشیند.

در وصل هم ز عشق تو ای گل در آتشم  
عاشق نمی شوی که ببینی چه می کشم  
با عقل آب عشق به یک جو نمی رود  
بیچاره من که ساخته از آب و آتشم

....

(شهریار، ۱۳۸۹، ص ۳۱۰)

همین ویژگی است که شعرهای شهریار را به هنگام روایت خاطرات از دست رفته، با سوز و گداز بیشتری بر دل خواننده می نشاند و شاید خود شهریار نیز بر این ویژگی واقف بوده است که در بسیاری از اشعارش، راوی خاطرات از دست رفته است. حتی بزرگ ترین شاهکار شعری او، «حیدر بابایه سلام»، روایت خاطرات و آداب و سننی است که از آنها فقط یادی و نامی باقی مانده است. شهریار در بیان خاطرات، حسی نوستالژیک را در جان مخاطب زنده می کند. او با سخنی ساده و نرم و آهنگین با اولین کلمه، ذهن و قلب مخاطب را تسخیر می کند و او را تا آخرین کلمه ی شعر در پای سخن خود می نشاند. از نمونه های موفق روایت خاطرات، در شعر فارسی شهریار می توان از شعر بلند «در جستجوی پدر» یاد کرد؛ آنجا که او دست پسرش را می گیرد و در غروبی از خانه بیرون می زند تا کله ی پوک و سر بی مغز و پکر خود را از دست غربت، به سنگی بزند که شاید در کوی پدرش بیابد. او به روزگار کودکی برگشته در میان کوچه و بازار شهر به دنبال پدر می گردد، اما شاعر در این جستجوی بی سرانجام، غریب است و یک آشنا نمی یابد که دری بگشاید و سلامی بدهد:

...

ای داد که از آن همه یار و سر و همسر  
 یک در نگشاید که بپرسد خبرم را  
 یک بچه‌ی همسایه ندیدم به سر کوی  
 تا شرح دهم قصه‌ی سیر و سفرم را  
 اشکم به رخ از دیده روان بود ولیکن  
 پنهان که نبیند پسرم چشم ترم را  
 می خواستم این شیب و شبایم بستانند  
 طفلیم دهند و سر پر شور و شرم را  
 چشم خردم را ببرند و به من آرند  
 چشم صغرم را و نقوش و صورم را  
 کم کم همه را در نظر آوردم و ناگاه  
 ارواح گرفتند همه دور و برم را  
 کز دل بزدود آن همه زنگ و کدرم را  
 گویی پی دیدار عزیزان بگشودند  
 هم چشم دل کورم و هم گوش کرم را  
 ناگه پسرم گفت چه می خواهی از این در  
 گفتم پسرم بوی صفای پدرم را

(شهریار، ۱۳۸۹، ص ۱۰۳)

شعر درجست و جوی پدر گزارش سه نسل است:

۱ - پدر

۲ - شاعر (شهریار)

۳ - پسر

گذشته - امروز - آینده.

حسین منزوی، «در جست و جوی پدر را» شعر در بَدِری ها و آوارگی های سه نسل میداند، شعری که شاعر در آن در وسط ایستاده است پدرش را در گذشته و پسرش را در آینده، در کنار خود دارد، با این تمثیل او شهریار را آخرین بازمانده ی کاروان شعر کهن می شناسد اما این نه به معنای آن است که شهریار، شاعری کهن سرا باشد، او می گوید:

«شعر شهریار در کل به مرحله ی گذری تعلق می گیرد که میان دیروز و امروز پل می زند، شعر او حلقه ی ارتباط شعر بهار و نیماست، بی آنکه این تعریف، نشانه یی هویت بودن آن باشد. شعر شهریار، شعر خاص خود اوست.»

(منزوی، ۱۳۸۴، ص ۲۲۰)

در مقبولیت شعر شهریار نباید از زبان ساده و روان و دور از تفاخر ادبی شهریار غافل بود. شهریار به خاطر علاقه ای که به حافظ دارد، زبان سبک عراقی را به خوبی می داند. او از ترکیب زبان رسمی سبک عراقی با اصطلاحات و کنایه ها و تکیه بیانهای عامیانه ی روزگار خود - مانند خاکم به سر، پایم به گل فرو شده، سفر بی خطر، صرف نظر کردن، کله ی پوک، از در بیرون زدن و ... - به زبانی معاصر دست می یابد.

منزوی در خصوص استفاده از زبان زنده و اصطلاحات رایج عامیانه، شعر "در جستجوی پدر" را یکی از موفق ترین شعرهای شهریار می داند و می گوید: «صمیمیت و جا افتادگی این اصطلاحات به صمیمیت و جا افتادگی حالت شاعر است در شعر، و هر دو به یک اندازه به طبیعت کلام و زندگی نزدیک اند.

از ویژگی های امروزی بودن شعر استفاده از اصطلاحات و ضرب المثل های رایج

زمان شهریار است :

کلماتی چون بیرون زدم از در، کله ی پوک و سرو مغز پکر، نشخوار جوانی، جویدن جگر، شیر و شکر، یار و سر و همسر، بچه ی همسایه، از جمله حیب و رفقای دگرم، عایله ی دربدر، سکسکه و جز این ها، همه چنان در مجموعه ی شعر جا افتاده اند که هرگز در برخورد با شعر احساس نمی کنی که یکی از آنها، حتی وصله ی ناجور و پاره ی ناهماهنگ اند.» (منزوی، ۱۳۸۴، ص ۲۳۵ و ۲۳۴)

هر چند در استفاده از اصطلاحات عامیانه معاصر، گاهی جانب احتیاط را رها می کند و بی پروایی پیش می گیرد اما باید گفت شهریار با این کار، غزل معاصر را از گرفتار شدن در زبان بغرنج سبک هندی می رهاوند و آن را در ادامه راهی که شعر مشروطیت برای زبان معاصر گشوده بود، هنرمندانه پیش می برد. توفیق او در ایجاد زبانی معاصر، زبانی برخوردار از انرژی بیانی مردمی که در جهان اکنون به طور زنده با آن زبان تکلم می کنند و فضای ادبی سبک عراقی، یکی دیگر از رموز موفقیت شهریار می شود.

توجه او به ساختمان ساده ی زبان مردمی گاهی چنان شدید است که ساختار زبانی شعرش را شبیه ترین ساختار به زبان مردم کوچه و بازار قرار می دهد، بی آنکه تن به نقصهای زبانی شعر دوره مشروطیت داده باشد:

از نظر زبان شعر شهریار به زبان مردم بسیار نزدیک است:

به تیره بختی خود کس ندیدم و نشنیدم  
 زبخت تیره خدایا چه دیدم و چه کشیدم  
 برای گفتن با دوست شکوه ها به دلم بود  
 ولی دریغ که در روزگار دوست ندیدم  
 دگر نگاه امیدی به سوی هیچ کس نیست

چرا که تیر ندامت بدوخت چشم امیدم  
به غیر دام ندیدم به هر کسی که شدم رام  
دگر چو طایر وحشی ز آب و دانه رمیدم  
رفیق اگر تو رسیدی سلام ما برسانی  
که من به اهل وفا و مروتی نرسیدم

...

ز آب دیده چنان آتشم کشید زبانه  
که خاک غم به سرافشان چو گرد باد دویدم  
گناه اگر رخ مردمان سیه کند من مسکین  
به شهر روسیهان شهریار روی سپیدم

(شهریار، ۱۳۸۹، ص ۲۸۹)

شهریار شاعری است معاصر، و همین ویژگی او را در مسیر حرکت، تکاپو و  
نوجویی قرار می دهد، دکتر یوسفی در این باره می نویسد:

«ذوق نوجویی و نواندیشی در بسیاری از شعرهای شهریار منعکس است: تازگی  
مضمون، صور خیال، تعبیر، حتی قالب شعر، دیوان او را از بسیاری شاعران نسل وی  
متمایز کرده است.» (یوسفی، ۱۳۶۹، ص ۶۳۷)

همین پاسخ به نیاز حرکت، و پرهیز از توقف و ایستادن، او را در کنار غزل و  
قصایدش، به شعری چون "ای وای مادرم" می رساند، حرکتی که شاعر معاصر، نوآور و  
پر تکاپویی چون فروغ را به شکفتی وامی دارد، فروغ در سخن از تلاش برای رسیدن به  
بیان و فضایی نو، از شهریار به شعر "ای وای مادرم" مثال می زند، شعری که در آن



برخورد صمیمانه با زندگی، زبان و وزنی را می سازد که باید باشد، فروغ در توصیف این شعر ضمن اظهار شگفتی می گوید:

«این شعر نتیجه یک لحظه توجه صمیمانه و راحت به حقایق زندگی امروزی با شکل خاص امروزی‌شان است. من می خواهم بگویم که تمام امکانات در نتیجه این توجه خود بخود بوجود می آیند.» (فروغ، ۱۳۷۰، ص ۵۱)

همین ویژگی باعث می شود او از نیما و شعرش استقبالی بی نظیر (نسبت به زمان خود) داشته باشد. او برای دیدار نیما به شمال می رود و نیما برای دیدار او به تبریز. او در منظومه «دو مرغ بهشتی» به استقبال از «افسانه» ی نیما می شتابد، اما نه برای تقلیدی صرف، که حرفهای خود را دارد و درد سرودن خود را :

در شبستان خود پای شمعی  
شاعری مات و محزون نشسته  
دیر گاه‌یست که این کلبه را در  
بر رخ یار و اغیار بسته  
گرد اندوه باریده اینجا  
می نماید همه چیز خسته  
دفتری پیشش است و سه تاری

...

(شهریار، ۱۳۸۹، ص ۸۵۶)

این درست تصویر خود شهریار است، شهریاری که نواختن سه تار را از «صبا» موسیقی دان بزرگ معاصر آموخته و در انزوای خود به شعر و موسیقی پناه آورده است. می توان گفت انزواطلبی و حزن، از ویژگیهای مشترک نیما و شهریار است، اما حزن نیما بیشتر اجتماعی است و بیرونی و حزن شهریار بیشتر فردی است و درونی.

اشتراک روحی شاید و شاید قدرت شعری شهریار است که نیما را وا می‌دارد در اظهار نظر نسبت به شعر «هذیان دل» بنویسد:

« این منظومه با وجودی که نسبتاً طولانی است و حادثه‌ای ندارد، ممکن است آدم را خسته کند، به عکس است، خواننده حساس را سرگرم می‌کند. من کلمه‌ی «حساس» را برای این آوردم چون «هذیان دل» فقط به کار آن طبقه می‌خورد... این منظومه پیام شاعرانه برای شاعر است. بهترین منظومه شهریار است... هذیان دل آن قدر صاف و صیقلی شده احساسات شاعر را در بر دارد که مثل آئینه‌ای است که به دست مردم داده تا کدام یک از آنها با چشم روشن بین خود، بتوانند خود را در آن ببینند. شهریار توانسته است این زیبایی را با منظومه‌ی خود به نمایش بگذارد و این کاری است که شاعر می‌کند و دیگران که تنها ابزار کار شاعر، یعنی وزن و قافیه را در دست دارند، نمی‌توانند.» ( طاهباز، ۱۳۶۸، ص ۱۳۲)

شهریار علاوه بر ذوق آزمایی در قالبهای سنتی شعر فارسی و تفوق در غزل سرایی، در قالب شعر آزاد نیمایی نیز آثاری چون «مومیایی»، «پیام به انیشتن»، «ای وای مادرم» و «سهندیه» را خلق کرده است. «سهندیه» را شاید بتوان از بهترین نمونه‌های شعر آزاد نیمایی در شعر معاصر دانست. «سهندیه» به زبان ترکی است و به همین دلیل در میان فارسی‌زبانان کمتر شناخته شده است. آنان که درباره‌ی قدرت شهریار در سرودن شعر نیمایی، بدون توجه به «سهندیه» قضاوت می‌کنند، بدون شک قضاوتشان کامل نخواهد بود.

گفتیم که شهریار شاعری است نوجو و نو اندیش، اما نوجویی و نو اندیشی او جای تامل و درنگ دارد. او از آن دسته از شاعرانی نیست که به دنبال نوجویی و بهانه‌ی نوسرایی، همه فرهنگ و شخصیت اصیل و بومی و ملی و دینی و میهنی خود را فراموش کند و با پشت پا زدن به ریشه‌های خود و باز کردن آغوش به روی بادهای مسموم غربی، به دنبال درخشش در آسمان هنر و شعر نو باشد، استاد دکتر مرتضوی در مقاله‌ای

که در سال ۱۳۴۷ درباره شعر شهریار می نویسد نوجویی و نوسرایی شهریار را تبیین و تعریف می کند:

«چنانکه اشاره کردیم، شهریار به هیچ وجه شاعری کلاسیک نیست، و آنان که چنین می پندارند، یا شهریار را تنها شاعر غزلیات می شناسند، و یا فریب جامه ی فاخر و قالب رسمی اشعار او را می خورند، در حالی که هرگاه معنی تجدد را در دایره ی تقلید کورکورانه از "واردات غربی" محدود و محصور نسازیم، و مفهوم معقول آن را در نظر بگیریم، استاد شهریار را شاعری مبتکر و متجدد خواهیم یافت.» (رفیعیان، ۱۳۶۸، ص ۲۶)

او در ضمن توضیح نوآوری های شهریار، به این نکته تاکید می کند که شعر شهریار در ادامه ی فرهنگ و هنر غنی ایران و شاعران بزرگ ایران قرار دارد بی آنکه در صد تکرار مضمون و فکر گذشتگان باشد و برای ارضای حس نوجویی، و هوس نوآوری، به دنبال اختراع افکاری عجیب غریب و شگفت انگیز و احساساتی نامانوس و ناآشنا و بیگانه باشد. دکنر مرتضوی در ادامه ی سخن تصریح می کند:

«نوآوری استاد ما به جای اینکه به شیوه ی تندروان در خروج و نزول از قواعد و قوانین زبان و منطق کلام و تجاوز از اصول مانوس تخیل و اندیشه ی انسانی تجلی نماید، از راه بازگشت به کوچه و پس کوچه های زبان و تعبیرات مردم و استخدام عناصر بکر ولی "غیر کلاسیک" و عامیانه و کشف پهنه های دور دست تخیل و احساس ظاهر می گردد.» (همان، ص ۲۷)

حرکتی محتاطانه از این جنس، یعنی پای بند بودن به معارف و ارزش های انسانی و فرهنگ بومی و ایرانی، از شهریار شاعر نوجویی می سازد مقبول طبع صاحبان ذوق و سخن و اندیشه:

«شهریار نشان داد که شعر نو واقعی و شعر سرودن به سبک جدید نیز چیست، و هر هذیان و هر کلام آشفته و بی نظم و بدون قافیه و با مضامین پیش پا افتاده را نمی توان

به عنوان شعر از نوع "نو" آن به فرهنگ عمیق و باریک اندیشانه ی این مرز و بوم قالب کرد.» (همان، ص ۵۲)

بدین ترتیب معلوم می شود که شهریار نه تنها در شعر سنتی فارسی، در قصیده مثنوی، غزل و... استادی و مهارت کافی دارد، بلکه با استخدام این قالب ها در زبان و دردهای معاصر، نه تنها از آنها پلی برای سخن امروز می سازد با ساختن شهرهایی چون ای وای مادرم، انشتین، سهندیه و... در بکارگیری قالب های نو نیمایی هم، با تمام توان سرافراز عمل می کند.

## ۲ - شاعر غربت

بدون شک یکی از ویژگی های اصیل شعر و شاعری شهریار، مردمی بودن آن است، او از آن جمله شاعران نیست که زبان و فضای تخیل شعر آنها مخصوص هنرمندان و روشنفکران باشد، و از اینکه مردم عامی از شعر آنها چیزی نمی فهمند به خود بیالند و آن را مایه ی فخر بدانند. شهریار اگر چه به اعتراف نیما، استاد نوآوری و بنیان گذار شعر نو ایران، شاعری است که می تواند «هذیان» دل را، در سطحی بالا برای هنرمندان و شاعران بسازد، در عین حال می تواند با غزلها، قطعات و اخوانیات خود با مردم عامی و کوچه بازار نیز ارتباط برقرار کند. شاید یکی از دلایل شیوع و گسترش شعر شهریار در بین توده های مردم- و حتی دور افتاده ترین روستاییان ترکی زبان- زبان ساده و مردمی او در شعر فارسی و ترکی اوست. شهریار اگر برای شخصیت های درجه ی اول کشور شعر گفته است، برای نانوای محله اش نیز شعر سروده است. نگاهی به عناوین اخوانیات و شعرهایی که به عنوان متفرقات در آخر دیوان شهریار گردآورده شده است این نکته را به خوبی ثابت می کند: شعرهایی مثل بانو صبا، غروب قمر، تهران و تهرانی، عیادت دوست، فراش زنگ زده، به دوست و استاد حسابداری ام، بچه یتیم، نامه عروس، مدیر کل پست، در بدرقه آقای سایه، به سنگ مزار جوان ناکام علی فیروزان، بر سنگ مزار پسر عمه حاجی میرزا، عرض تسلیت، کتابخانه ملی، فال گردو، و..... نزدیکی و احساس

خویشاوندی اینگونه ی او با مردم است که در جشن و عزای آنان شریک می شود و در هم کلامی و هم زبانی با مردم، فخیم ترین شعرهایش ساده ترین و آسان گوارترین آنها می شود، و به قول قابوسنامه، شهریار شاعری می شود که شعر از بهر مردمان می گوید نه از برای دل خویش، همین ویژگی شعر حیدر بابای او را تا دور افتاده ترین خانه های روستاهای آذربایجان فرا می برد و بر طاقچه ی دل مردم می نشاند.

شعر او مردمی است .

برای همگان از نانوای محله تا مسوولین بزرگ میهن شعر گفته است.

حیدر بابا تا دورترین روستاهای آذربایجان فرا رفته است.

از دیگر ویژگی های شهریار وطن پرستی و ایران دوستی اوست. او از معدود اندیشمندانی است که فرهنگ اصیل ایرانی، اسلامی، سنن و آداب و اصالت های فرهنگی ایران و آذربایجان را به طور دقیق شناخته است. در برابر اندیشه های سطحی و مغرض و اندیشه های برتری طلبانه ی معدودی خود بزرگ بین بیگانه پرست همراه با اصالت سیادت و سرشت پاکش، با چشم بصیرت به هستی نامتناهی می نگرد و زیبایی های ایران و فرهنگ آذربایجانی ایرانی را در اثر جاودان و ماندگار حیدر بابا با زبان ترکی به نظم می نشیند. او با این تلاش وطن دوستانه و ملی اش، زبان ترکی و ظرفیت های زبان ترکی و استفاده از آنها را بالا می برد و به قول خودش این ظرفیت را تا سطح یک دریای متلاطم ارتقا می بخشد، با شجاعت هر چه تمام تر می سراید:

ترکی ما بس عزیز است و زبان مادری

لیک اگر ایران نگوید، لال بادا این زبان

(رفیعیان، ۱۳۶۸، ص ۸۰)

او با این کار زبان ترکی را از دست عده ای مزدور بیگانه پرست، روشنفکر نمایان شرق زده و جدایی طلب خارج کرد و در عین خلع سلاح کردن عاشقان کور همسایه ی

شمالی، این زبان قوی و گویا را در خدمت بیان احساسات و اندیشه های سالم هر شاعر آذری زبان ایرانی قرار داد.

بدنبال ویژگی ایران دوستی و آشنایی شهریار با فرهنگ اصیل اسلامی ایران و آذربایجان، او در آفرینش شاهکار بی بدیل «حیدر بابایه سلام» در اوج آفرینش های هنری و ادبی، از رسالت عظیم شاعری که همانا برافراشتن پرچم آگاهی و بیداری و ستیز با افکار مشکوک روشنفکرانه، که غالباً زمینه ساز استثمار و استحمار واستعمار بیگانگان بوده اند و بیگانگان زورگو و خود برتر بین را بر شانه های ملت رنج دیده ی ما سوار کرده اند، غافل نمی ماند و خطاب به حیدر بابا می گوید:

...

حیدر بابا قره چمن جاداسی  
چاوو شلارین گلیر سسی صداسی  
کر بلایه گده ن لرین قاداسی  
دوشسون بو آج یولسوز لارین گوزونه  
تمدونون اویدوخ یالان سوزونه

\*\*\*

حیدر بابا آلچا قلا رین کوشک اولسون  
بیزده ن سونرا قالا نلارا عشق اولسون  
کچمیشلردن گلنلره مشق اولسون  
اولادیمیز مذهبی نی دانماسین  
هرایچی بوش سوزلره آلانماسین

( شهریار، ۱۳۸۹، ص ۹۹۲ و ۱۲۳ )

شهریار در ابیاتی از این دست، گمراهان گرسنه ای را که با سخنان دروغ و نو تمدن، ما را و جوانان ما را فریفته اند، نفرین می کند و آرزو می کند که جوانان به هوش باشند و دین و مذهب خود را از دست ندهند و فریب هر سخن تو خالی بی ارزش را-تنها به اسم اینکه نو است و از غرب و شرق آمده است- نخورند.

عنایت به اینکه این شعرها- حیدر بابا: ۱۳۳۲- و شعرهایی از این دست زمانی سروده می شد که رژیم پهلوی دروازه های ایران را به روی افکار مادی و دنیا پرستانه ی شرق و غرب گشوده بود، و روشنفکران و شاعران اجتماعی و سیاسی سرا، غالباً در دعوت به کفر و الحاد و بی دینی به اسم انقلابی گری و آزادی و عدالت خواهی، مسابقه گذاشته بودند، ارزش شهریار را در پایبندی به فرهنگ اصیل ایران اسلامی و دعوت به اصالت ها و ریشه ها و شجاعت و نهراسیدن از جار و جنجال سالن های هنر و صحنه های سخن و صفحات مجلات و عناوین پر طمطراق روزنامه ها، به خوبی نشان می دهد، و با چنین نگاهی به چنان فضایی است که دکتر رفیعیان، استاد شاخص و مردمی دانشگاه های تبریز و آذربایجان می گوید: «... پیام آن (شهریار) حراست از اصالت ها و مرزهای فکری، فرهنگی و اجتماعی، شرف، عزت و انسانیت این مرزوبوم است، آن زمان که مکاتب فکری الحادی و یا متأثر از مکاتب غربی، جامعه روشنفکری و دانشگاهی ایران را فرا گرفته بود، چه زیبا به زبان مادری خود پیام بازگشت به آیین محمدی و خویشتن را سر داد.» (رفیعیان، ۱۳۶۸، ص ۲۰)

او در توجه و تشویق به ایران و ایرانیت و فرهنگ و تمدن خودی، یکی از قصیده هایش را در نفی غرب زدگی می سراید. دوستی او را به اروپا دعوت می کند و شهریار در پاسخ دعوت او می سراید:

جان من باز آ به جان خود که جانان پیش ماست

مدعی آرایش تن می کند جان پیش ماست

علم اگر ماه فلک باشد، چراغی بیش نیست

گو چراغی هم نباشد چشم وجدان پیش ماست  
با چراغ علم راه بت پرستان می روند  
کعبه چشم انداز ما و راه ایمان پیش ماست

. . . .

( شهریار، ۱۳۸۹، ص ۴۷۵ )

در قصیده ای چنین، شهریار با یادآوری قرآن، مثنوی مولانا، علم ادیان، خدا، و همت زندان شکن شرقی، فکر آسمان نورد، چشمه زاینده اشراق و عرفان،... دنیای پر فخر جهان آباد اسلام را یاد می کند و سرانجام با اشاره به پیروزی های دو سه روزی اخیر غرب بر شرق، آن را به پیروزی دیو بر سلیمان تشبیه می کند که گذراست و آن هم به خاطر عمل و خیانت چند نا مسلمان است - نه مسلمانان - و در ضمن تملیحی زیبا وعده می دهد که به زودی انگشتی به دست های سلیمان بر خواهد گشت، و چیرگی ظاهری و دنیایی آنها از بین خواهد رفت. این شعر سالها پیش از انقلاب اسلامی ۵۷ سروده شده است و به خوبی افکار بیگانه ستیز و پیشرو شهریار را نشان می دهد. بی شک شاعر از این دست، در فضای شعر و شاعری حکومت پهلوی، که سمبل های فرهنگ یونان و مسیحیت جای سمبل های فرهنگ ایران و اسلام را در صفحات دیوان های شعر تسخیر می کرد، در فضایی که بی دینی اولین نشانه روشنفکری و نوآوری محسوب می شد، در فضایی که علاقه مندی به ایران و اسلام شاعر را به سنت و گذشته منسوب می کرد، در وطن خود غریب بود و مورد بی اعتنائی خیلی از مدعیان.

از این نظر او در میان شاعران و روشنفکران غربگرا در عصر پهلوی که شیفته ی تمدن غرب می باشند غریب است.



دین و مذهب در سرتاسر شعر شهریار جاریست، یک نگاه اجمالی به فهرست دیوان او، جابه‌جا، نام‌های مذهبی، اعیاد، مناسبت‌ها، مرثیه‌ها، و شخصیت‌های مذهبی را که شهریار برای آنان شعر سروده است، در برابر چشم خواننده ردیف می‌کند، شهرت شعرهایی چون مناجات، علی‌ای همای رحمت، مقام ولایت علی و دنیا، علی‌آن شیر خدا شاه عرب، همه نور انبیا با اوست و ای جلوه‌ی جمال و جلال خدا علی... مستمند بسته زنجیر و زندان یا علی... داغ حسین، انتظار فرج، کاروان کربلا... ستون عرش خدا قائم از قیام محمد (ص) و حماسه‌ی حسینی جای احتجاج برای نویسنده این سطور نمی‌گذارد، اما حیف است از پایان با شکوه مذهبی گران سنگ‌ترین شعر نیمایی معاصر، سهندیه‌ی شهریار یاد نکنم، شاعر بند پایانی شعر را همچون صخره‌های بلند و پر هیبت سهند، اینگونه شکل می‌دهد:

«من علی اوغلو یام آزاده لرین، مردی، مرادی،

او قارانلیقلا را مشعل،

او ایشیقلیقلا را هادی،

حقیقه، ایمانه منادی!

باشدا سینماز سپریم، الهه کوتلمز قلجیم وار»

(شهریار، ۱۳۸۹، ص ۱۴۱)

من فرزند علی هستم، آن مرد آزادگی و مراد آزادگان، آن مشعل تاریکی‌ها، آن هادی روشنایی‌ها، آن منادی ایمان و حقیقت، من بر روی سرم سپری نشکن، و دردست‌هایم ذوالفقاری تیز دارم.

او پایان بندی بهترین شعرهایش را، به عمد با اشارت‌هایی، رنگی از مذهب می‌زند و کلام خود را در اتصال با آسمان با مضمون‌ها و سایه روشن‌های دینی به پایان می‌برد، برای مثال می‌توان از پایان بندی شعر "هذیان دل" یاد کرد.

توصیف پدر به عنوان فرزند پیامبر:

کم کم پدرم خدا بیامرز  
دیدم سر کوه رسته چون کاج  
چون بال ملک عبایش افشان  
دستار سیادتش به سر تاج  
وز کوه همی شود سرازیر  
چون نور محمدی ز معراج  
دیگر مگرش به خواب بینم

(شهریار، ۱۳۸۹، ص ۹۰۳)

و همین مذهبی بودن و ایمان به خداست که روح او را سرشار از انسان دوستی و شعرش را سرشار از عطر انسانیت و عواطف انسانی می کند که همراه با روح خداشناسی و حق جویی و حق خواهی، در شریان های سخنش جریان می یابد:  
در این باره دکتر ثروتیان می گوید:

«اعتماد او به مبدا و معاد نشانگر ایمان کامل به آفریدگارش می باشد، در اشعارش حق و وجدان و محبت با عرفان می آمیزد، و جلوه های زیبایی می آفریند، شهریار در اشعارش یار ستمدیدگان است و استعمارگرانی را که خون یتیمان و اشک فقیران را جاری می سازند و با عرق پیشانی مظلومین کاخ های ستمگری و جباری خود را پی ریزی می نمایند، نفرین می کند.» (ثروتیان، ۱۳۸۵، ص ۱۹۸)

و همین ایمان مذهبی است که به شعر او رنگی از غربت، غربت انسانیت در شلوغ بازار ریا و سودجویی می زند به قول حسین منزوی، شاعر معاصر:

«غربتی که شاعر از آن سخن می گوید نه غریبی او در وطن که غریبی انسان در

جهان است.» (منزوی، ۱۳۸۴، ص ۲۳۳)

همین زیستن با ایمان و شیفته‌ی معنا و خدا بودن است که جهان را در پیش چشم شاعر خوار و گذرا و بی اعتبار می کند و خواننده و مخاطب را در کشف این احساس عمیق، میهمان سفره‌ی پر لذت معنوی احساس‌های نوستالژیک شعر او قرار می دهد:

«قوی ترین احساسی که در خواندن حیدر بابا دست می دهد، همین ناپایداری و گذر عمر است که پرسش‌ها و یادآوری‌ها و حکایت‌ها و خاطره‌شماری‌های شاعر در هر بندی، آن را تشدید و تقویت می کند.» (رفیعیان، ۱۳۸۶، ص ۳۳۳)

چنین حسی از مسئولیت زیستن مومنانه است که او را بر آن می دارد تا در پیام به انشتین او را به جهان معنا و خدا دعوت کند:

دعوت انشتین به خداوند

«...انشتین پا فراتر نه جهان عقل هم طی کن  
کنار هم بین موسی و عیسی و محمد را  
کلید عشق را بردار و حل این معما کن  
و گر شد از زبان علم، این قفل کهن واکن  
انشتین باز هم بالا!  
خدا را نیز پیدا کن!»

(شهریار، ۱۳۸۹، ص ۸۶۰)

بهتر است سخن از شهریار و شعر او را با جمله‌ای از نویسنده‌ی مقدمه‌ی دیوان او به پایان ببرم:

«به هر تقدیر، شهریار شاعری است یکه تاز در میدان توحید و وادی عرفان و خود با اشاره به سروده‌ی حافظ میگوید: هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم.» (همان، ص ۹)

اشمُ رائحةَ یوسفی وَ کیفَ شمیم  
عجب! که باز نمی آیم از ضلال قدیم  
اسیر بیت حزن! گو دریچه ها بگشا  
اشمُ رائحةَ یوسفی وَ کیفَ شمیم  
به بوی زلف تو جان وعده داده ام اینک  
چراغ عمر نهادم به رهگذار نسیم  
حدیث روی تو می گفت لاله با دل من  
که داغ دل کندم تازه یاد عهد قدیم  
خدای را مستان یادگار عشق از من  
که در فراق تو نه یار دارم وَ نه ندیم  
شکنجه ی شب هجران به زیر پنجه ی عشق  
فشار قبر به یاد آرد وَ عذاب الیم  
شکسته کشتی طوفانیم، شبانگاهان  
به دست کشمکش گردبادها تسلیم  
کجایی ای خط سبزت به پشت خاتم لعل  
نوشته آیه ی یُحیی العظام وَ هی رمیم  
رقم به شیوه ی چشم تو می زنم به بیاض  
که نسخه ای بستانی از این سواد سقیم  
همای عشقم وَ از خلدم آبخور بر کند  
هوای همت پرواز تا بدین اقلیم  
فغان که چرخ نگونبخت حرمتن شناخت  
که میهمان بگُشد کاسه ی سیاه لئیم

اهادیاً بکریم و قد هُدیْتُ لثام  
 امان! که داد دل من ده ای خدای کریم  
 من از صوامع کاخ رفیع معرفتم  
 که در مقابل آن آسمان کند تعظیم  
 من آن فرشته ی قدس حدیقه ی خلدم  
 که حالیا شده ام در شرابخانه مقیم  
 به شهریاری ملک سخن برندم نام  
 برای خاطر لطف کلام و طبع سلیم

(شهریار، ۱۳۸۹، ص ۳۳۳)

آشنایی شهریار به زبان عربی، (شهریار در یک مصاحبه مطبوعاتی برای خود نگارنده، به طور شفاهی گفته بود که در کودکی در مدرسه طالبیه ی تبریز، با استاد سید محمد حسین طباطبایی، صاحب معروف تفسیرالمیزان، در درس های صرف و نحو عربی، کتاب هایی همچون صرف و میر و سیوطی، هم درس و هم بحث بوده است.) همچنین آشنایی اش با قرآن و مفاهیم قرآنی و قصص قرآن و معارف و عقاید دینی به خوبی در شعرهایش مشهود است.

این غزل را- همچنانکه نویسنده مقدمه دیوان شهریار توضیح داده است- شأن نزول آن، برجسته و مهم می کند. این غزل در حد فاصل پایان عشق مجازی شهریار، و آغاز سیروسلوک عرفانی و عشق حقیقی شهریار قرار دارد:

آقای زاهدی نویسنده مقدمه و پردازنده دیوان شهریار که محرم اسرار او بوده است از قول شهریار نقل می کند: «خداوند وقتی بخواهد یکی را به سوی خود بکشد، هر در امیدی که به سوی خلق باز می شود، به رویش می بندد.» (همان، ص ۲۸)

بر اساس توضیح و نوشته آقای زاهدی، شهریار که در سرایشی شکست یک علاقه و عشق شدید قرار دارد، به منزل می آید و می شنود که معشوقه ی او در اتاق اجاره ای

او بوده است و پیراهنی را که پارچه ی آن را شهریار خریده بود، برای اینکه شهریار از دیدن آن بیشتر رنج نبرد با خود برده و قول داده است که ساعت نه شب به دیدارش بازآید. آن شب شهریار تب آلود و دلشکسته و گریان تا صبح به انتظار می نشیند، باد پنجره های اتاق را در هم می کوبد و چراغش را خاموش می کند و فردا صبح شهریار غزل مذکور را می سراید.

شهریار در مصاحبه ای که یاد شد، برای خود بنده، عین همین شأن نزول را برای شعر ترکی اش، به نام “بهجت آباد خاطره سی” باز گفته بود که در آن نیز تا صبح در آخرین انتظار، با تپی جان ستان از سر می گذارند و سرانجام هم، خبری از معشوق مجازی نمی آید. در هر دو شعر، زیر کرد قوی و بینان های محکم دینی و مذهبی روح شهریار است که آرام آرام، ظاهر می شود. چون ماه شب چاردهم، آهسته آهسته طلوع می کند و نسیم خوش عنایت آن جمال و جلال و جمیل ازلی، ابر پاره های مجاز را از صقع وجودی او دور می کند و جان شیفته و تابان از دین و عرفان او را متجلی می سازد.

عشق مجازی تلنگر اولیه و کبریت آتشفشان وجودی بسیاری از شاعران بوده و هست، اما پس از پایان یافتن آن، اما پس از اینکه خداوند در جهت والایی و کمال شاعر، آن را در فرجامی سوگبار، دردمندانه به سوی خاموشی می برد، جوهر اصلی وجودی هر شاعری نمودار می شود و آرام آرام، تابان تابان تجلی می کند.

بدون شک سرسرای با شکوه وجود شهریار، رنگ سبزی از مذهب که از سیادت پاک او سرچشمه می گرفت، با خود داشته است. در این شعر هر چند کلماتی چون لاله، یادگار عشق، کریم، میهمان، و نسخه، معادل هایی کاملاً واقعی در خارج از شعر دارند، اما مهارت شهریار، و جان مالا مال از معرفت و نگاه قرآنی و عرفانی به انسان و هستی، وارداتش به آستان حضرت حافظ، غزلی در اوج معارف عرفانی، که بازگو کننده ی هبوط، و غربت انسان، و دین به عنوان تنها راهنمای انسان در عصر غربت برای رسیدن به اصل است، می پردازد.

## نتیجه

شهریاراز نام آورترین شاعران معاصر و از بزرگان جریان شاعران مذهبی اندیش و مذهبی سرای شعر امروز ایران است، با آغاز خیزش اسلامی مردم بر علیه ظلم و استبداد، از همان اول با انقلاب مردم ایران همراه می شود چرا که انقلاب را در مسیر باورها، آرزوها و خون دلهای خود می یابد و همراه با دیگر شاعران بزرگ مذهبی اندیش معاصر، بیرق فرهنگی و ادبی انقلاب را با وجود سالمندی و کهنسالی عمر، قهرمانانه به دوش می کشد. او با شعرهای فراوانی، همچون، خط امام، نوروز انقلاب، طبیعه ی انقلاب، جهاد حسینی، یوم الله ۲۲ بهمن، درود به جهاد گران، جمعه ی خونین، پرواز شهیدان، شکوفه های شهیدان، هفت تیر و شهید محراب و... به یاری انقلاب شتافت، و فصل تازه ای در تاریخ شعرش، به نام شاعر دفاع مقدس گشود.

با توجه به شواهد عینی شعر شهریار در دیوان پرحجم او، و با توجه به سخن منتقدین دانشمند و زبان دان فارسی، بدون شک به دور از هر گونه غرضی، معاصر بودن شهریار و سخن گفتن او از روی دردهای انسان امروز به روشنی واضح است. او در کنار هنرمندان رنگارنگ زمانه اش، دلبستگی عمیق به مذهب دارد و از راه همین آموزه های مذهبی است که به وطن اسلامی عشق می ورزد و اصالت های این دو را بر هر گونه نو آورانه ی غربی و شرقی، ترجیح می دهد. و درست به همین دلیل در بسیاری از محافل هنری مدّعی، غریب واقع می شود. و به خاطر مردمی بودنش و اقامتش در کوچه بازار جامعه، ( نه زندگی هنرمندانه اش در برج عاج) برای همیشه در یاد مردم و تاریخ شعر ایران خواهد ماند. در ادامه فهرست وار می توان گفت:

۱- شهریار شاعر است معاصر که زندگی امروز را به خوبی می شناسد.

۲- او در کنار شعر سنتی فارسی از بدعت و نو اوری نیما استقبال می کند و شعر نو

نیمایی می سراید

۳- سهندیه ی او یکی از بهترین نیمایی های شعر معاصر ایران در زبان ترکی است.

۴- روح مذهبی و دیندار شهریار اورا به عرفان می رساند.

۵- شهریار با توجه به اعتقادات اسلامی و دینی خود از انقلاب اسلامی ایران استقبال کرده و با شعرهایی چون  
خط امام- نوروز انقلاب- جهاد حسینی و... از ان حمایت می کند.

#### منابع

- ثروتیان، بهروز، شهریار ملک سخن، نشر داستان، تهران، چ اول، ۱۳۸۵
- رفیعیان، اسماعیل، شهریار کوبه ی کشور عشق، نشر مهد آزادی، تبریز، ج اول، ۱۳۸۶
- شهریار، محمد حسین، دیوان اشعار، نشر نگاه تهران، چاپ سی و نهم، ۱۳۸۹
- طاهباز، سیروس، یادمان نیما یوشیج، زیر نظر محمدرضا لاهوتی، مؤسسه ی فرهنگی گسترش هنر، تهران، چ اول، ۱۳۶۸
- فرخزاد، فروغ، گزینه ی اشعار، نشر مروارید، تهران، چ چهارم، ۱۳۷۰
- منزوی، حسین، دیدار در متن یک شعر، نشر آفرینش، تهران، چ اول، ۱۳۸۴
- یوسفی، غلامحسین، چشمه ی روشن، انتشارات علمی، تهران، چ، دوم، ۱۳۶۹